

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

چون به مناسبت اشتراط بلوغ بود عرض کردیم، عرض شد که ما در بحث خود متن کتاب مکاسب این صفحه ۲۷۷ و فی روایة ابن سنان متی يجوز امر الیتیم قال حتی یبلغ اشدّه، قال ما اشدّه. عرض کردم نسخه های این روایت. این هم یکی از عجایب است که حالا شاید اصحاب ما طرق مختلف را نقل کردند چون در آن یک فتوای غیر مشهور دارد که ۱۳ ساله باشد برای بلوغ پسر. شاید از این جهت بوده و إلا روایت عجیب و غریبی است که به هر حال روایت یک مشکل فنی دارد. اولاً این يجوز امر الیتیم حتی یبلغ اشدّه را در بیشترین نقلی که هست، چهار پنج تا نقل است. این را دارد که عبدالله سنان می گوید پدرم از امام صادق پرسید. عرض کردیم سنان پدر ایشان سنی بوده لکن متعادل بوده. یعنی به اهل بیت اعتقاد داشته. پسرش که از بزرگان شیعه است، خود پدر از سنی های متمایل به اهل بیت است. خدمت امام صادق رسیده و جاهای دیگر هم داریم. اختصاص به این روایت ندارد. جای دیگر هم داریم.

آن وقت این که برای ما ابهام می آورد چرا عبدالله ابن سنان که خودش شخصیت بزرگی است این مسئله را به پدرش نسبت داده است. مثلاً ایشان نمی دانسته که در شیعه سن بلوغ چه سنی است؟ آن هم مسئله بلوغ یک مسئله جدا کثیر الابتلاء است یعنی ما کم مسئله ای به اندازه بلوغ داریم که محل ابتلا باشد. در بعضی هایش دارد قال و در بعضی هایش دارد قلت. مثلاً عبدالله می گوید من وارد سوال شدم.

علی ای حال این روایت هم به لحاظ این که هم در یک مسئله بسیار عام البلوا است، مسئله بلوغ است. ایشان از قول پدرش نقل می کند، در بعضی هایش دارد که اصلاً مستقیم، قال قال ابو عبدالله، بعضی هایش ندارد که سالت ابی، اما انصافاً در بیشتر نسخ سالت ابی دارد. از آن طرف هم یک چیز عجیب این است که این روایت که به نظر می آید خیلی عجیب و غریب باشد هم در میراث فطحیه آمده و هم در میراث واقفیه آمده و هم در میراث امامیه آمده است. این دیگر خیلی عجیب است.

پس بنابراین انصاف قصه روایت به نظر من، من هر چه فکر کردم. آن وقت در یک متن که متن عیاشی باشد، در یک متن حتی إذا بلغ دارد. در متن های دیگر که سند دارد یکی عیاشی است که سند ندارد. در متن عیاشی که سند ندارد حتی بلغ دارد، اما در متن های دیگر بلغ ثلاث عشر سنه دارد. قید شده به سیزده سال. اما در متن روایت عیاشی بلغ دارد. بلغ تنها دارد. لکن چون در متون دیگر آمده است. آن وقت در متونی که در واقفیه و فطحیه بوده. عرض کردم به حسب فنی احتمال این هست که امام علیه السلام یک مطلبی را گفتند که مطابق با ذوق اهل سنت کوفه بوده. احتمال دارد. این که می گوید سألہ ابی که ایشان اهل کوفه بوده و سوال کرده است احتمالش هست اما خیلی عجیب است که آقایان ما این حدیث را آوردند و عرض کردیم، ما یک ضابطه کلی را عرض کردیم. در کافی از دو طریق است و در تهذیب هم از طریق فطحیه است.

علی ای حال دیگر من دیروز متون روایت را اشاره کردم و نخواندم. فقط دیروز می خواستیم یک نکته فنی را خدمتان عرض بکنیم که آن نکته لطیف است چون بحث اختلاف متن و نقد متن را که مطرح کردیم یک بحث دیگر این است که علل اختلاف متن چیست؟ این جا ظاهرا علت اختلاف متن این است که روایت اساسا شفاهی بوده. در خود کتاب عبدالله ابن سنان نبوده. این شفاهی بوده و آن هایی هم که نوشتند مختلف نوشتند، به ذهن من این طور می آید و همین نکته اساسا سبب اختلاف من در کتب اهل سنت است. اشتباه نکنید. یعنی در کتب اهل سنت در مثل بخاری. خود بخاری این کار را می کند. زیاد دارند. مثلا یک متنی را با چند سند نقل می کند. متن هایش هم فرق می کند چون معظم حدیث اهل سنت در دو سه طبقه اولیه اش شفاهی بوده. یکی از آثار کتبی بودن همین است. اختلاف متن کم می شود.

یکی از حضار: کسی که کتاب داشته باشد اگر احیانا یک حدیث را فقط شفاهی نقل کرده یعنی خودش قبول نداشته که ننوشته؟

آیت الله مددی: نمی دانم. الان نمی توانیم چیزی بگوییم.

من فعلا علت اختلاف متن را می گویم. آن وقت در این اختلاف متن باید چکار بکنیم؟ چون الان اولاً ریشه اختلاف روشن شد که معلوم می شود این است. آن اختلاف متنی که مال یزید کناسی بود آن مال اختلاف نسخه بود به نظر ما. این اختلاف متن مال این جا

مال شفاهی بودن است. ظاهراً آن راوی اول که خود عبدالله ابن سنان باشد این را نقل کرده است. حالا به قول ایشان ننوشته و چرا ننوشته؟ چون سوال پدرش بوده. عرض کردیم اگر ما باشیم و طبق قاعده اصولاً این در دنیای اسلام هست، الان در دنیای اسلام عملاً این هست. شما می خواهید با هر فرقه ای از فرق اسلامی روبرو بشوید راه را یاد بگیرید. در وقتی که یک امری تکوینی است مثل بلوغ و یأس، آن وقت این را بخواهند به امر اعتباری برگردانند یعنی بخواهند یک معیار برای او قرار بدهند آن وقت در واقع هم این سه بعد دارد یعنی سه نوع دارد. ابتدائی، متوسط و انتهائی. سه تفکر در دنیای اسلام کلاً وجود دارد. نه در دنیای اسلام، در دنیای قانونگذاری. مثلاً اگر بنا شد که بلوغ دارای اثر باشد، و بلوغ پسرها عده ایشان سیزده سال است. عده ایشان پانزده سال است و عده ایشان هفده سال است. روشن شد؟ بلوغ را عرض کردیم یک امر تکوینی است. این گذشت، چون امر تکوینی است تابع آن است. شنیدم بعضی از معاصرین و بعضی از علمای اهل سنت برای بلوغ سن نگذاشتند، در خانم ها اگر حائض بشود یا حامل بشود، در مردها احتلام و مو در بیاورد و الی آخره. اصلاً سنی برای بلوغ نگذاشتند چون امر اعتباری می شود و انصافش هم الان مخصوصاً، در سابق اینها تا چین و هند و آنجاها رسیده بودند. الان که دیگه کره زمین مثل یک کره در مقابل انسان قرار گرفته است. الان در قطب شمال و کشورهای آمریکا و اروپای شمالی که خیلی سردسیر است خیلی کار دارد که شاید اصلاً دختر نه ساله، ده ساله امکان نداشته باشد بلوغ برسد. در قطب شمال شنیدم حیض خانم ها در ۲۷ سالگی است یعنی تفاوت خیلی بالاست. مشکلی که ما الان با دنیای جدید داریم این تفاوت خیلی بالایی که در این مسئله وجود دارد.

یکی از حضار: حالا اگر هم سن آمده ناظر به همان محل عربستان بوده.

آیت الله مددی: خب دیگه این هم توجیه است. بنای علما این نبوده. مشکل کار این است.

آن وقت اگر سه مرحله شد. عرض کردم کل دنیای اسلام و کل قوانین غربی هم همین طور است. یا حداقل را می گیرند، یا حد وسط را می گیرند یا حد اکثر را می گیرند، روشن شد این ریشه تفکر؟ حداقل سیزده است، حد متوسط پانزده است، حد اکثر هم ۱۸ است. این که در سوال دارد که گاهی اوقات هفده هجده ساله است و محتلم نمی شود این حداکثر را گرفته است. در خود روایت سیزده آمده

.....

که حداقل را گرفته است. البته گاهی ما افرادی را داریم که قبل از سیزده سالگی به حالت بلوغ می رسند. به نظرم در جایی شنیدم، از ناسخ التواریخ شنیدم. من خودم در ناسخ ندیدم که فرق بین فتحعلیشاه و پسر اولش عباس میرزا ۱۳ سال بود. معلوم می شود که قبل از سیزده سالگی به بلوغ رسیده است؟ علی ای حال گاهی می شود که قبل از این هم باشد.

اما فرض کنید حداقلی که شاذ نباشد. حداقلش مثلاً سیزده است لذا در این روایت سیزده آمده است اما در روایات مشهور ما ۱۵ آمده است.

این مسئله سن در بلوغ یکی از مسائل است. آن وقت این را عبدالله ابن سنان بیاید از قول پدرش نقل بکند و بعد هم امام ۱۳ را بگوید. حالا تعجب این است که این حدیث با این که وضع روشنی ندارد و اصلاً تصورش هم مشکل است که مثل عبدالله ابن سنان خودش این مسئله را ملتفت نبوده. آن هم مسئله بلوغ. اگر بلوغ یک مسئله عادی بود ما در مسئله کر مثل آقازیا که هی از مسئله خارج می شود. در مسئله کر عرض کردیم واقعا خب علمای ما یک تعارضی بین اخبار کر دیدند. ما عرض کردیم مسئله کر که این در زندگی ما دائماً جریان دارد. این جور تعارض را باید یک فکر دیگری برایش بکنیم. اصلاً تعقل تعارض خیلی مشکل است. اگر ما مسئله کر را قبول نداریم.

عده ای از اهل سنت مسئله قلتین را قبول دارند، إذا بلغ الماء قلّةً از رسول الله نقل شده، لم يحمل خبثاً. ما یک بحثی را مطرح کردیم که شاید بعضی از علمای گذشته ما، چون این را آقایان ننوشتند. دیگه حالا این هم از اختصاصات بحث ماست اصلاً اصولاً این که یک مقداری اختلاف در روایت آمده است آنها روایت کر را با روایت قلتین یکی گرفتند. این هم یک بحثی است که چون نشده اشاره ای کردم. چون نمی خواهم وارد این بحث بشوم. قلتین و قله کوزه های بزرگی است، شاید آقایانی که در ناحیه خلیج یا اطراف خلیج و بنادر هستند کوزه های بزرگی است که تهش دراز است. آب توش می ریختند و سرد می شود، قله کوزه های بزرگ است اما لفظ کر در روایات پیغمبر نیامده است. ما اولین جایی که لفظ کر را خبر داریم مال یکی از علمای بصره به نام ابن سیرین یا حسن بصری، یکی از این دو نفر، این حدیث قریب الحدیث ابو عبید را نگاه بکنید. ایشان در آن جا آورده است که إذا بلغ الماء کراً لا ینجسه، این اولین

باری است که ما لفظ کر را می بینیم در قرن اول است. این یا در کلام ابن سیرین است، حالا من در ذهنم سابقا حسن بصری بوده اما فکر می کنم مال ابن سیرین باشد. هر دوی این ها شخصیت های فوق العاده ای در بصره هستند و هر دویشان خیلی تاثیر در اسلام هستند، مخصوصا حسن بصری، خیلی تاثیرگذار است. و هر دویشان پدرشان مال سبی عین التمر است. من یکی دو مرتبه این جا مطرح کردم، اسیرانی که در دنیای اسلام گرفتند معروف به سبی عین التمر بودند. عین التمر یک منطقه ای است که الان هم خارج کربلاست، این اولین اسیرانی است که در مدینه وارد شدند، سال دوازدهم، زمان ابوبکر است. اصلا فتح عراق که آن وقت عراق از ایران بود زمان عمر است. این قسمتش چون خالد ابن ولید عازم شام بود، در راه به این جا رسید، گفت یک سری هم به این جا بزنیم. به عین التمر رفت و اسیر گرفت و به شام رفت، عراق در آن زمان فتح نشده بود. عراق فعلی و ایران قدیم زمان عمر فتح شد لکن خصوص عین التمر را ایشان فتح کرد و اسرا را به مدینه فرستاد یعنی در حقیقت می شود این جور گفت که به حسب اصطلاح امروز اولین کسانی که طعم بردگی و اسیری را چشیدند مال همین عین التمر است. تصادفا در میان اینها عده ای بودند فوق العاده باهوش بودند، به اصطلاح امروز ما یک مدرسه تیزهوشان بود که حالا سی چهل نفر در این مدرسه بودند. همه بچه های باهوش و با استعداد بودند، گفته شده، یهودی، مسیحی یا مجوسی یا زرتشتی بودند و این را هم خالد می فرستد. این ها بعد در دنیای اسلام خیلی تاثیرگذار می شوند، این هم خیلی عجیب است. عشرين دارد و تا ۳۵ هم ذکر شده است. خیلی عجیب است. این یکی از عجایب تاریخ اسلام است. یکیش هم همین پدر حسن بصری است. یکیش هم پدر ابن سیرین است. سیرین خودش جزء همین هاست. این سبی عین التمر یک چیز عجیبی است. خیلی هم در تاریخ مجهول مانده، من گاهی اوقات اسم می برم چون در تاریخ این مجهول مانده و اینها خیلی تاثیرگذار است. چند دفعه احتمال را عرض کردم این که اهل سنت مسح پا را به غسل پا عوض کردند توسط همین سبی عین التمر است، غلام عثمان حمران. این خیلی آدم خبیثی هم بود. این غلام عثمان بود و جزء تیزهوشان در مدینه بود. اصلا حدیث غسل رجلین اساسا به حمران بر می گردد. البته در صحیح بخاری به عثمان برگردانده لکن ظاهرا اساسا مال حمران است، این خبیث به عنوان این که غسل انظف یا اطهر من المسح حکم را عوض کرد. خبیث می گویم چون این در مدینه هم مرتکب عمل زشت شد و حد بر او جاری کردند. غرض این که آدم سالمی است.

غرض اینها در دنیای اسلام خیلی تاثیر گذارند و عجیب این است که مجهولند. شما شاید خیلی هایتان دفعه اول شنیدید، غیر آن هایی که قبلا از من شنیدند، دفعه اولتان باشد که این را شنیدید که این سبی عین التمر چه تاثیری در فرهنگ دینی و معارف دینی، در فقه، در اسلام داشتند.

یکی از حضار: یکی هم طبیب امیرالمومنین بود.

آیت الله مددی: همان که در باب این که حضرت ضربه خوردند دارد که اعلم جراح بالجراحة در کوفه را آوردند. این هم جزء سبی عین التمر است. خود این جراحی را که برای امیرالمومنین آوردند جزء اسرای عین التمر است یعنی این ها بیست تا، سی تا، چهل تا هستند. یکی از حضار: حسن بصری مگر شیعه بوده؟

آیت الله مددی: پدرش از آن ها بود. نه بابا، شوخی هم نکنید.

علی ای حال این قریب الحدیث از حسن بصری است. آن وقت عجیب این است که ابو عبید نوشته من معنای کر را نمی دانم. این قدر این معنا جدید بوده ابو عبید که خودش واقعا امام فی هذا الفن، یک کتاب قریب الحدیث نوشته و در چهار جلد چاپ شده. من چاپ جدید ندارم. چاپ قدیم دارم و نمی دانم هم جدیداً چاپ شده یا نه. این کتاب خیلی لطیف است. اصلاً کتاب اموال و کتاب قریب الحدیثش بسیار لطیف است. خیلی مرد ملایی است. با این که لغوی است و کتاب لغت نوشته باز می گوید من معنای کر را نمی دانم. اصلاً نمی دانم کر به چه معنا بوده است. این به خاطر این که کر یک پیمانه ای بوده. یکی از مشکلات این است که کر هم پیمانه بوده یعنی پیمانه بوده و آقایان آن را به وزن گرفتند. این لفظ کر پیمانه ای در کوفه بوده که ما الان به اصطلاح الان آقایان به وزن گرفتند، ما کرارا عرض کردیم که آب وزن نمی شود. هنوز هم آب وزن نمی شود، الان در زمان ما آب هنوز وزن نمی شود. این رطل آمده، رطل هم وزن است و هم پیمانه. حواسشان پرت شده به وزن معنا کردند. این هست، الان در انگلستان پوند هم پول است مثل درهم، درهم در اسلام هم پول است و هم وزن است، هر دو، پوند هم در انگلیس هم پول است و هم وزن است. پوند ۵۴۳ گرم است یا یک چیزی کم و بیش، نصف کیلو یکمی کمتر. پوند هم وزن است و هم پول است، درهم هم در اسلام هم وزن است و هم پول است. اصلاً

درهم در اسلام هر دو است. این منشا اشتباه عده ای از نصوص مال این است. این که علما تفسیر کردند ست مائه و اینها، این وزن بوده. این را برداشتند با کیل اشتباه کردند. آنی که در اصل بوده کیل بوده. یعنی خود کر پیمانه بوده. خوب دقت بکنید! روشن شد؟ اگر آن باب کر را عرض کردم آن باب کر مشکلات فنی پیدا کرده از نظر تاریخی، خیلی به هم پیچیده شده و إلا خب واقعا یک مسئله ای است که کثیر الدوران است و لذا حتی این به این جا رسید که مثل فیض کاشانی قائل است که اصلا کر لازم نیست. آب اصولا تا رنگ و بویش عوض نشود این نجس نمی شود. چون حل آن اختلاف کار مشکلی بود این به کجا رساند؟ به این جا رساند که صورت مسئله را پاک بکند. اصلا بگوید کر اعتبار ندارد و کر مستحب است. می خواهم بگویم وضع کار را ببینید و واقعش هم همین طور است. انصافا در مسائلی اختلاف باشد. فرض کنید در طلاق خلع در یک جایش اشکال باشد مطلب، اما این که شما بخواهید بیاید در مثل کر، مثل بلوغ، کر بدتر از بلوغ است، کر در تمام زندگی جاری است. در مسئله کر اختلاف بیاید و لذا من فکر می کنم باید یک جور فنی روایت را حل کرد که اصولا تعارض برداشته بشود نه این که توجیه بکنیم. این را به آن حمل بکنیم و آن را به این حمل بکنیم. یک جوری باید بشود که بگوییم آنی که از امام صادر شده این بوده. حالا این در عبارات اختلافی یا نکته ای پیدا شده است و یک نکته اش به خاطر خود تعبیری است که در روایات است.

لذا ما عرض کردیم یک نکته اش این است که خود متن روایت را بررسی بکنیم، نکته دیگرش این است که آن کری که پیمانه بوده و با او می کشیدند. اصلا گفتند البر الکر بستین درهما، معلوم می شود با این پیمانه بعدها حتی گندم، بر یعنی گندم دیگه. یک پیمانه و یک کر از گندم به ست است. کر در آن جا کر آمده است. بعد این جا مشکل دیگری که در این جا پیدا شده این است که این را باید با قرائن عرفی و اجتماعی حل بکنیم. خود من اعتقاد همان سه وجب و نیم است. درستش سه وجب و نیم است که هم در عده ای از روایات آمده و هم حالا شرحی دارد که جایش این جا نیست. مشکل چی شد؟ این سه وجب و نیم استوانه باشد یا مکعب باشد. مشکل دیگر این شد که این سه وجب و نیم، اگر استوانه باشد دو تا بعد دارد. پایه دارد که قطر دایره حساب می شود و یکی هم ارتفاعش. اگر مکعب باشد سه تا بعد دارد، طول و عرض و عمق. اگر مکعب باشد ۴۳ و هفت هشتم وجب. اگر به صورت چیز باشد حدود ۳۶ شبر

حساب می شود. دقت کردید؟ یکی این که آن عددش اصلا چند است، یکی این که حالا که این مشکل حل شد مشکل دومش این است که به صورت مکعب است یا به صورت استوانه است. ظواهر نشان می دهد که باید استوانه باشد. چون من نمی خواهم وارد بحث کر بشوم. بحثش مفصل است و انصافا با آن شواهد اولاً ما اثبات کردیم که این استوانه است، این کر مکعب نبوده. مشهور مکعب گرفتند. همین الان هم آنهایی که سه و نیم را قبول کردند. آقای خوئی که سه را تایید می کند. یک روایتی است که ایشان سه را قبول کرده. و لکن مشهور سه و نیم گرفتند، آقای خوئی سه و در مکعب، سه در سه در سه که می شود ۲۷، مکعب گرفتند. سه و نیم در سه و نیم در سه و نیم را اگر مکعب حساب بکنیم می شود ۴۳ و خرده ای.

علی ای حال ما وارد این بحث نشویم، از بحث خارج شدیم. از این که در مسئله ای مثل بلوغ عبدالله ابن سنان از پدرش نقل می کند خیلی تعجب آور است انصافا. می گوید ساله عبدالله ابن سنان، یعنی مثلاً عبدالله ابن سنان نمی دانسته؟ و لذا این شبهه است که این سن ۱۳ سال را امام شاید عبدالله ابن سنان عمداً می خواهد بگوید که این سیزده را امام به پدر من گفت. ایشان محیط کوفه بوده. سنی هم بوده. احتمالا امام یک نحوه تقیه کرده است اما این تقیه به این معنا که ممکن است بچه در، چون در روایت دارد ۱۵ سال إلا این که يحتلم قبل ذلک، ما بیشتر تقیه را نشد در بحث تعارض هم متعرض بشویم چون یک بحث خاصی دارد. یک مقدار زیادی از تقیه، تقیه در تعبیر است، نه این که واقعا در حکم باشد. این که می گوید من گفتم ۱۳ سال یعنی این که مثلاً چون گفت که متی اشدّه، قال احتلامه، قال احتلام مقید است؟ گفت ۱۳، این ۱۳ یعنی من مرادم این بود که ۱۳ ای که توش احتلام باشد. همین طور هم هست. اگر ۱۳ توش احتلام بود به قرائن بالا. روشن شد؟ می خواهم این نکته را عرض بکنم چون فهم این روایات و جمع بین روایات یکی از مشکلات است. تا آن آشنایی کامل با محیط خارج، متن خود روایت هم که مضطرب است، این یک.

مطلب دوم کلمه یبلغ اشدّه، این جا در این روایت در این آیه مبارکه حتی یبلغ اشدّه به معنای احتلام گرفته شده است. عرض کردیم در قرآن به نظرم ۲۱ یا ۴۱ مورد هست که اشدّ داریم، اشدّ تثیبتاً، اشدّ را زیاد دارم اما اشدّ را مجموعاً هشت تا داریم، حتی یبلغ اشدّه، دو تاش در انبیاء است. فلما بلغ اشدّه، دو تاش در انبیاء است. در یکیش دارد و بلغ اربعین سنّه، در یکیش ندارد. در یکیش دارد و لما بلغ

اشده و بلغ اربعین سنه، که اشد را در چهل سالگی. البته اشد در چهل سالگی در پیامبری حساب دیگری است. آن شش تای دیگه راجع به همین اموال و دفع اموال است. آنی که ما در این جا داریم کلمه اشد است. عرض کنم که عده ای از اهل ادب اشد را جمع شدت گرفتند. جمع گرفتند. عده ای هم گفتند نه این اشد مفرد است. جمع نیست. یک کتابی است که مثلاً شاید چهل پنجاه سال پیش چاپ شده و در مصر است. خیلی قشنگ است، جمع و جور است. دو جلد است، المعجم الوسیط، لغت خیلی جمع و جور و رسمی و فنی و اصطلاحات جدید است و عکس هم توش دارد. کتاب قشنگی است. ایشان می گوید اشد در صیغه جمع است لکن لا مفرد له. خیلی تعبیر دقیقی دارد. این جمع است، اسم جمع هم نیست. یعنی مثل انفس، وزن انفس چجوری جمع نفس است. انفس این جمع شدت است، جمعش اشد است. اما این تعبیر زیبایی دارد. ببینید ظاهراً این لفظ اشد با فتح ظاهراً عربی است. این را نمی شود انکار کرد. خود من که چون جداگانه در بحث های لغوی مراجعه نکردم احتمال می دهم شاید کلمه اشد یک اصطلاح شبیه لغت عبری بوده که این در مدینه بوده. چون همین طور که این کتاب را نوشته در معنای جمع هست لکن مفرد ندارد. فرقی این است که اشد یک درجه است، فرض کنید مثلاً به این که فلانی قوی است، در قوت به اشدش رسید، این را اشد می گویند. یا این که اموال فراوان دارد به اشد این حالات رسید یا خیلی آدم بخیلی است در بخل به اشد احوال حالات بخل رسید. دقت می کنید؟ ما آنجا را اشد به کار می بریم. ظاهراً حالا این چرا در لغت قرآن و در لغت عرب آمده است و آن مفردش چطور است؟ این کتاب خیلی قشنگ نوشته، لا مفرد له يستعمل، این مفرد ندارد. ظاهراً مراد جمع است. اشد جمع شدت است. و مراد از اشد این است که انسان به یک مرحله ای برسد که شدت و تندی از جهات مختلف داشته باشد. اشد از یک جهت است. اشد مثلاً در حرص به اشد درجات حرص است. آن یک جهت است اما اشد مجموعه جهات است. این تعبیر خیلی درست است. می گویم معروف بین علمای ادب و علمای تفسیر حتی مجمع البیان اشد را جمع گرفتند. بعضی ها هم گفتند مفرد است. من فکر می کنم اصلاً یک لفظ خاصی است. معنای جمع دارد. اسم جنس جمعی هم نیست. به قول کلم، اسم جنس هم نیست. اسم جنس جمعی هم نیست، اسم جنس هم نیست، جمع است یعنی مجموعه چند تا امر است. دقت کردید؟ اشد مجموعه شدت هاست یعنی از نظر تکوینی به درجه کمال رسیده، از نظر عقلانی به درجه کمال رسیده. از نظر قوت و نیروی بدنی کامل است. خیلی

لطیف است. وقتی که آدم در خود قرآن تامل می کند و بعد در کلمات مفسرین. معلوم می شود که این معنا را فهمیدند. حالا فقط گیر کردند که این لفظ چیست. البته ما هم گیر کردیم. من احتمال می دهم که شاید لفظ عبری باشد.

من عرض کردم مطلبی را که من گفتم که این شدت از جهات متعدد است. لکن بحث سر این است که من احتمال می دهم شاید اصلاً عربی نباشد. یک لفظ عبری بوده یا یک لفظ از جای دیگر بوده. چون لفظ عربی همان اشدّ است. اشدّ به این معناست. مجموعه شدت، مجموعه رشد. هم به لحاظ عقلانی، هم به لحاظ جسمی، چون بلوغ یک درجه کمالی در جسم است. هم به لحاظ قوت بدن، هم به لحاظ تصمیم گیری. هم به لحاظ این که تکالیف و مسئولیت را می پذیرد. این شدت است. این را آقایان نوشتند که صیغه اش جمع است و مفرد ندارد و فلان. من فکر می کنم، عرض کردم مراجعه تاریخی که نکردم. فکر می کنم این لفظ عربی نباشد، به این معنا اشدّ است. اشدّ عربی باشد. افعّل تفضیل عربی است اما اشدّ به این معنا عربی نباشد و خیلی معنای لطیفی هم هست. انصافاً زیباست. به شدت ها و به کمالات. بلغ اشدّه مجموعه شدت ها، نه یک شدت از یک جهت. هم در جسمش و هم در عقلش، هم در احکامش. چون احکام بر آن بار می شود. این به آن درجه بالا رسیده. به درجه کمال رسیده، به درجه شدید رسیده. مجموعه شدت هایی است که در او تصویر می شود. اگر این باشد انصافاً خیلی لطیف است.

آن وقت این تفسیر به احتلام هم مراد این باشد و لذا بعضی ها احتمال دادند که کلمه اشدّ به معنای این که به رشدش برسد. معلوم نیست در همه آیات مراد از اشدّ رشد باشد.

یکی از حضار: شدت در کیفیت بکار می رود نه در کمیت.

آیت الله مددی: آن بلغ اربعین سنه که کمیت است.

شدت در این جا در مجموعه کار بکار برده شده است. این شدتی که هست و این شدت به معنای درجه بالا و کمال، کمالی که برای او تصویر می شود.

لكن الانصاف أن جواز الامر في هذه الرواية. بعد ايشان همان مناقشه ای که عرض کردیم که جواز امر. این مناقشه مرحوم شیخ که مراد از جواز این امرش نافذ باشد. نه مراد این که عقدش صحیح باشد. شبیه اجازه.

و یشهد له الاستثناء فی بعض. این مطلبی که ایشان فرمودند اجمالا درست است. حرف بدی نیست. اما عرض کردم که از مرحوم شیخ تعجب است. علما به این تمسک نکردند. علمای اهل سنت که این مطلب را گفتند که ذهب الجمهور، به حدیث رفع القلم تمسک کردند. به این تمسک نکردند که این جواز به چه معناست. حالا جواز به هر معنایی می خواهد باشد. اصلا این روایت مربوط به بلوغ و احتلام و اینهاست. اصلا ربطی به عقد صبی ندارد.

إلا أن يكون سفيها. اصلا غیر از روایت ابن سنان نیست. همه اش هم روایت ابن سنان است. أو ضعيفا هم دارد. بعد ايشان می گوید و بعد بقیه عبارات.

این راجع به این احادیثی که به آن ها تمسک شده است. عرض کردم این احادیث هیچ ربطی به مانحن فیه ندارد. مرحوم شیخ نمی خواست این مناقشه را بکند.

و اما حدیث رفع القلم، مرحوم شیخ در باب رفع قلم:

الظاهر منه قلم المواخذة، یک احتمال مشهور و مناقشه معروف که مراد مواخذة باشد.

عرض کردم ما یک مشکل کلی داریم، این را ما در بحث حدیث رفع گفتیم. هم حدیث رفع را آقایان اختلاف دارند و هم حدیث رفع قلم. هر دو را اختلاف دارند که مراد جدی چیست. مشککش هم یکی این است، حالا غیر از مشکلاتی که دارد، ما احادیث دیگری که در آنها رفع یا قلم باشد نداریم. اگر احادیث دیگری بود به قرینه آنها حل می کردیم. متاسفانه آن چه که در باب قلم هست و در باب رفع است همین الامتی رفع القلم است که هر دو هم مشکل دارند. بعد هم عرض کردیم مرحوم شیخ فرمودند قلم مواخذة است و عرض شد که یک روایتی که ما داریم به جای رفع القلم لا حدّ است. ایشان در آن روز خواندند که در تهذیب از کتاب نوادر الحکمة آمده است. لا حدّ علی المجنون، آن جا اصلا کلمه را حد آورده که مواخذة و جزا باشد. آن که اصلا کلا واضح است.

و عرض کردیم پنج تا احتمال را ما برای شما عرض کردیم، یک احتمال این که مواخذه باشد، یک احتمال مراد خصوص الزام باشد. یک احتمال دیگر این که مراد مطلق احکام شرعی باشد. الزام و غیر الزام باشد. یک احتمال دیگر دارد که مطلق اموری که در شریعت مقدسه آمده. احکام وضعی را هم شامل بشود. یک احتمال هم این که کلا صبی حکم بهائم را پیدا نکند. علی ای حال احتمالات زیاد است. آنی که الان بین علمای ما مشهورتر است همین مواخذه است و عرض کردیم روایت رفع القلم انصافا مشکل دارد. مشکل تاریخی دارد، هنوز هم ما نفهمیدیم چرا، حالا صبی و مجنون معقول است، یک بچه ای زده شیشه ای را شکانده یا دیوانه ای کاری کرده اما این نائم را چرا پیغمبر آوردند؟ چه بوده؟ کسی آنجا خواب بوده؟ رفع القلم عن النائم. صبی دزدی می کند، اذیت می کند، شیشه می شکند، این هست، مجنون هم که مخصوصا آن قصه مجنون که رفته بود عمل زشت انجام داده بود. این هم هست اما نائم خیلی متعارف نیست. یک قصه ای زمان پیغمبر اتفاق افتاده که مثلا کسی خواب بوده؟ حرف عجیبی است. بحث عطف نائم به صبی و مجنون خیلی از قبیل ذم الحجر للانسان می ماند، خیلی همچین عجیب و غریب به ذهن می آید، همچین واضح نیست.

ثانیا أن المشهور على السنة أن الأحكام الوضعية ليست مختصة بالبالغين. حالا ایشان گرفتند بلکه می گویند یا ولی انجام می دهد یا بعد از بلوغ. ثالثا لو سلمنا اختصاص الأحكام حتى الوضعية بالبالغين لكن لا مانع كون فعل غير البالغ موضوعا للأحكام المجعولة في حق البالغين فيكون الفاعل كسائر غير البالغين خارجا عن ذلك الحكم إلى وقت البلوغ. امکان دارد که باشد. و بالجملة متمسک بالروایات ینافی ما اشتهر بینهم. راست است.

حالا ایشان منافات را با شرعیت عبادت صبی گرفته. اگر یادتان باشد منافات را با دلیل شرعیت گرفتیم. یعنی وقتی امام می فرمایند هفت ساله، هشت ساله، نه ساله نماز بخواند نیامد به امام بگوید آقا پیغمبر فرمود رفع القلم عن الصبی، نیامد این را بکشد. اختلاف ما با مرحوم شیخ روشن شد؟ شیخ آمد گفت این دو تا حکم با هم نمی سازد. اگر شما بگویید صبی همه احکام از او برداشته شده با شرعیت عبادات صبی نمی سازد، من به ذهنم می آید که مشکل فقط این جا نیست. با آن دلیل شرعیت هم نمی سازد. یعنی اگر واقعا در ارتکازشان این بود که صبی هیچ ارزشی برای عباراتش نیست و نماز و روزه اش اصلا کلا هیچی در حقش نیست، خب به امام عرض

می کرد شما چطور می گوئید این هفت ساله، نه ساله نماز بخواند، قال رسول الله رفع القلم عن الصبی. دقت کردید؟ این هم اختلاف ما با مرحوم شیخ.

فالعمدۀ، ببینید باز مرحوم شیخ برگشت. اگر مرحوم شیخ از همان اول این مسئلۀ را گفته بود. مثل این که ما از اول اجماع را برایتان صاف کردیم. این مسئلۀ را از اول صاف می کرد خیلی بهتر بود.

فالعمدۀ فی المقام الاجماع المحکی المتعضد بالشهرۀ العظیمۀ و إلا فالمسئلۀ محل اشکال و انصافا هم درست است یعنی اشکال کاملاً واضح است یعنی ابهام نیست.

آن وقت شیخ شروع می کند آقایان مراجعه بکنند و لذا تردد المحقق فی الشرائع. این موارد فقهی را الان متعرض شدن خیلی بحث را طولانی می کند. و قال فی القواعد و یتظهر من التذکرۀ و اخطار فی التحریر و ذکر المحقق. دیگه شروع می کند اختلافاتی را که هست. فالمسئلۀ لا تخلوا عن اشکال و إن أطنب بعض المعاصرین فی توضیحه حتی حقه بالبدیهیات فی ظاهر الکلام که این مسلم مسلم است که صبی عقدش درست نیست. البته قبل از مرحوم شیخ معاصری که ایشان می گوید ظاهراً جواهر است که بحث کردند لکن از جواهر مفصل تر مقابس شیخ اسدالله تستری است، مقابس بعضی از مسائل را خیلی به تفصیل وارد شده است. خیلی با تحقیق، من جمله این مسئلۀ

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین .